



ترجمه عبد الغفور خان مفتش

اقتباس از شماره ۶ سال ۴۶

مجله الهلال

صدق در ادب

یکی از اقوال ماثور و ادبیات عرب است: که (اعذب الشعرا کذبه

یعنی بهترین شعر آن است که بیشتر از حقیقت دور باشد. ابن ز شبق فیروانی در اثر خود موسوم به العمده مینگارد که یکی از فضائل شعر این است که اگر چه بر مذمت دروغ عموم مردمان اتفاق دارند ولی در آن خوبی پیش میکند. در کتب ادبیات ازین قبیل بیانات بسیار چیزها بنظر میخورد و میتوان آنرا یکی ازین دو امر باهر دوی آن را جاع نمود.

۱- شاعر در اکثر موارد بر مبالغه و غلو در آن اعتماد میورزد چون قول ابی نواس:
(واخفت اهل الشرك حتى انه لتخافك النطف التي لم تخلق)

یعنی تو اهل شرک را بحدی ترسانیده که نطفه های غیر متولده آنها از تو میترسند و چه مبالغه در قول مذکور ابی نواس این است که نشانی میدهد چیزیکه هنوز تولد نیافته خوف مینماید. (۱)

همچنین قول ابی تمام که:-

فقد بث عبدالله خوف انتقامه على الليل ما ادب عقار به

یعنی عبدالله خوف انتقام خود را بالای شب بقدری قائم نموده است که گزردمهای

(۱) در آثار ادب و شعرای قدیم فارسی مخصوصاً نیز ازین قبیل مبالغه ها بکثرت ملاحظه میشود چون: دانی چراست طعمه دریا بطعم تلخ از هیبت تو آب شده زهره نهنگ (مترجم)

آن هم حرکت نمی نماید. عدم حرکت کثردم را در شب از خوف عبدالله نشان داده است.
متنبی میگوید :-

کافی د حوت الارض من خبرتی بهت * کافی بنی الاسکندر السد من غرمی
یعنی از بسیاری علم خود راجع بر زمین آنرا هموار نمودم و گویا که اسکندر سد مشهور
خود را از عزم من ساخته است. نویسنده در اینجا کثرت سفر و دانائی خود را در باره
احوال روی زمین اظهار مینماید.

قول خبزارزی است :

ذبت من الشوق فلوزج بی

فی مقلة النائم لم ینتبه

وکان لی فیها مضی خاتم

فآلان لوشمت تمنطقت به

یعنی از شوق بقدری آب شده و ضعیف گردیدم ام که اگر در چشم شخص خوابیده داخل
کرده شوم بیدار نمیشود پیش تر ازین من آنکشمتری داشتم و اکنون اگر بخواهم
آنرا کمربند خود ساخته میتوانم.

امثال اینگونه اشعار و قطعات در آثار ادبای خلی و فطرت وجود دارد.

چیزیکه در بنمورد بنظر ما قابل با دآوری دیده میشود این است که مبالغه نه بکلی
دروغ و نه بالمره صدق میباشد اگر ممدوح شجاع باشد و شاعر جرئت او را شیر تعبیر نماید
براه کذب نرفته چنانچه در کلام ایزد تعالی - هم ازین قبیل تعبیرات وجود دارد
طوری که در وصف رعب میفرماید (و بلغت القلوب الحناجر)

ولی اگر ممدوح بخیل است و شاعر او را ابر فیض رسان میگوید یا عاشق فریبده و چاق
را در بازیکی چون عود خلال مینویسد. یا شخص بزلی را شیر جسور مینماید اینها همه
دروغ صریحی است که برای ممدوح در عوض اینکه اعجاب مردمان را تأمین نماید
باعث تمسخر وی میگردد.

۲ - معنی دوم این است که طبقه شعراء بکذب و دروغ ستوده میشوند. زیرا که

ایشان برای خودکارهای بزرگی را که با اجرای آن قیام نوریده‌اند منسوب می‌نمایند و خیالاتی اظهار می‌کنند که بحقیقت قطعاً استناد ندارد. در موقع هجو شخصی را که هجو او کرده میشود بتمام ذائل متصف نشان داده بعرض و آبروی او تعرض می‌جویند در اصل و نسب عیب میگویند و حتی بحرم و حرمت شخص طعن‌های مینویسند دربارهٔ همین طائفه است که قرآن کریم میفرماید: (والشعراء يتبعهم الغاؤون الم تر انهم في كل واد يهيمون وانهم يقولون ما لا يفعلون؟)

البته همچو اشعاری در قطار بلند محسوب شده نمیتوانند و غلو درمبالغه یا نسبت يك امر بکسی که اجرا نکرده باشد هرگز بشعر زینت و رونق نمی‌بخشد مشاء مقوله فوق (ان اعذب الشعراء کذب) برای معنی شعر جز يك تصور ناقصی بیش نیست.

چون در قدیم بیشتر مورد شعر سرائی را مدح و هجو تشکیل مینمود و بملا حظاً اینکه مدح و هجو مطلوب بانذکار مجرد حقا نق و واقعی زینتی بخود گرفته نمیتواند و بایست مدح در موقعی مدح رسا و مورد پسند باشد که شاعر از حبه قبه بسا زد و در مقام هجو موقعی داد سخنوری داده میشود که شاعر در هجو فحش بگوید دشنام دهد و سخنان ناشائست بآنگار دهد. *تالک جامع علوم انسانی*

ولی باید دانست که نظریهٔ مذکور و اوضاع زمان امروزی موافقت ندارد اشعاری که دارای توصیفات فوق باشد امروز زیست ترین اقسام شعر بحساب آمده و حتی کمتر مستحق گرفتن نام شعر شده میتوانند.

شعر از نقطهٔ نظر «ورد سورت» «حقیقتی است که شعور آنرا بقلب میرساند» رسکن میگوید «شعر عبارت از ابراز عواطف عالی از راه خیال میباشد» و ابن و صف نه تنها در مورد شعر منحصر است بلکه در عین زمان تمامی شعبات ادب را شامل میباشد و تعریف ورد سورت و رسکن برای جمله انواع ادب است نه برای شعر.

اینکه میگویند اثر ادیب از جنس اثر فیلسوف است باین جهت که منظور هر کدامی از ان اظهار حقیقت و رسانیدن آن بشخص سامع و ناظر است. و باینست همچنین هم باشد. منتها فرقی که در بین فیلسوف و ادیب وجود دارد این است که فیلسوف حقیقت را بعقل شنونده یا خواننده نقل میدهد و ادیب آنرا بقلب او میرساند و برای این مقصود فیلسوف از منطق و مقدمات محکم و نتایج مستلزم آن کار میگیرد که بعقل مناسب تر است و ادیب حقیقت را از راه خیال، نیکو و اسلوب خوش آیند که بقلب موافقتر است ادا مینماید. صدق با معنی وسیع خود و تمامی معانی که این کلمه آنرا در بردارد برای ادب مجالی را تشکیل داده و یکی از جمله شرایط لازمه قوت آن بحساب میرود. پس تعبیرات امرؤ القیس از تها بلات وی جانب زن و تعابیر ابونواس از میلان او بسوی خمیر ادب صادق و قوی است. اگر چه اخلاق اجتماعی رفتن از راهی را که ایشان در تعابیر خود اتخاذ نموده اند رضائیت ندارد ولی از نقطه نظر ادبی ادب صادق و قوی بشمار میروند. برعکس شعر شاعر در موضوع برهیز گساری و زهد در حالیکه خود وی بفسق و فجور مائل است یا وجود آنکه اخلاق اجتماعی از آن عدم رضائیت هم نداشته باشد؛ شعر صادق نیست. آری ادیبانی که از عواطف عالیة انسانی تراوش نماید بهتر و بلند تر است ولی چون در داخل دایره صدق بحث میرانیم پس هر چه عواطف انسانی را کما هو توصیف نماید ادب صادق بشمار میرود.

صدق ادبیات را قوت میبخشد زیرا موقعی که ادیب مکنونات خاطر و مافی الضمیر خویش را تعبیر میکند، بیاناتش دارای تاثیرات قویتر و جاذبه بیشتر میشود. ادیب حقیقی شخصی است که ذاتاً در تحت تاثیر حیات و مظاهر مختلفه آن که با روحیات و مزاج وی توافق دارد آمده سپس همین تاثیرات را ذریعه اثر خویش بدیگران نقل دهد و ایشان را هم طوریکه خود او در تحت تاثیرات و انفعال آمده بود متأثر و منفعل گرداند.

برعکس هرگاه خود او در تحت تاثیر نیامده و میخواهد که شخص دیگری را متأثر سازد اینگونه اشخاص ادیب ساخته کار بوده بین ایشان و ادیب حقیقی باندازه فرق موجود است که در بین زنه‌های فرزند مرده و خانمهاییکه با جرت نوحه مینمایند. آری تاثیر همین صدق است که اثر را اوصاف خلود و جاویدانی می‌بخشد و از همین نقطه نظر شعریکه در مدح یا هجو سرانیده شده از آنرا بکه شعراء در وصف عواطف خویش سروده اند کمتر قیمتی دارد. بدینوجه مرثیه ابن رومی در فوت فرزندش از هجوی که از ابن قحطبه نموده پایدار تر است و خود ستائی‌های متینی در اشعار وی از مدحش راجع دیگران قویتر میباشد. بلکه درین مورد بایست آنقدر دور نرویم نویسندگان امروزی را که در موضوعات ادب سیاسی و ادب قومی و آفاقی آناری دارند ملاحظه مینمائیم که تراوشات قلمی ایشان راجع بموضوعات سیاسی دارای ارزش موقتی و آئی است و جز در موقع وزمان و محیط آن بیشتر مورد تقدیر واقع نمیشود اما آناری که راجع بعملیات با مسائل عمومی از فریحه ایشان تراوش نموده است بیشتر مستحق جاوید گردیدن و پایداری دیده میشود و بيمورد نیست که اگر همچو آثار باختلاف زمان و مکان تکرار کرده شود.

یکی از نویسندگان امریکائی مینگارنده بسیار از جوانان خواهش مینمایند که برای ایشان مبادی و اساسی وضع نمایم تا در تحریر و نگارش از ان استعانت بجویند مبادی یا خطوط اساسی که من مقرر مینمایم ازینقرار است در موضوعاتی که راجع بآن معرفت تامه و اطلاع کافی دارید قلم فرسائی بنمائید. بنویسید و به نتیجه یا تا تاثیر اینکه اثر شما آنرا بوجود می‌آورد نظر ننمائید. چیزیکه در نگارش خود بیشتر بایست بآن توجه نمائید این است که معتقد باشید: هرچه مینویسید حقیقت است نتیجه آن هرچه باشد باشد. در کتابت و نگارشات باید مرشد شایعات باشد از تنقیدی که بشما کرده شود خوف ننمائید. ولی راجع بحق بودن

بنا بودن آن توجه ننماید. « این بیانات از نقطه نظر اینکه يك نویسنده باید چیزی را که بحق بودن آن معتقد است بنویسد دارای کمال صحت دیده میشود. ولی ارحیت اینکه بتاثر عمل خود و نتایجی که بران مترتب میگردد نظر ننماید صحتی ندارد و همچنین اینکه میگویند نویسنده باید به تنقید تنقید کنندگان از حیث اسلوب و از نقطه نظر عیب گیری و تحقیر آن... اهمیتی ندهد تا يك اندازه صحت دارد چه و قتیکه نویسنده و جداناً قانع گردیده و موضوع را بدو از هر جنبه مورد توجه و دقت خویش قرار دهد و بالاخره بنکارش آن اقدام نماید و پس از آن ناقدی برو تنقید نماید عیب نیست و بایست از شدت تنقید ایشان هر اس نورزیده بلکه تنقیدات صحیح را در بنخصوص مورد استفاده خویش قرار دهد اما اگر ادیب ناصح امریکائی با گفتار خویش میخواهد بیان نماید که نگارنده باید تنها بگفتن حقیقت اهتمام ورزیده بموضوع نگارش خویش و نتایجی که بران مترتب میگردد توجه ننماید صحتی ندارد چه هر حقیقتی را نمیتوان اظهار نمود و يك موضوع حقیقی برای جمیع مردمان در ادوار مختلفه حیات ایشان اظهار شده نمیتواند. پس بدینوجه نویسنده حقیقی یا صاحب اثر صحیح باید بدو راجع بمقدار عواطفی که اثر یا نگارش او آنرا بهیجان میآورد از خود سوال نماید چه در جامعه دسته های مختلفی از مردمان که دچار امراض عصبی و گرفتار ناخوشی های عقلی و اجتماعی میباشد وجود دارد و هر گاه نویسنده ذریعه نگارش با اثر خود هیجان اعصاب و خواهشات ایشان وسیله را فراهم نماید گرچه نگارش او از جنبه صدق و حقیقت باشد موجب خطر میگردد.

موقعی که از شخص ادیب در گفتار مراعات صدق را مطالبه نهائیم مطالبه ما در عین زمان - از نقطه نظر اجتماعی - این موضوع را هم با خود ضمیمه دارد که گفتار صدق او باید با مفاد و مصالح عموم موافق باشد.

این موضوع اغلباً بر بعضی از نویسندگان مخفی مانده و در رومانها و مقالات خویش مذلت‌های اجتماعی را مورد بحث قرار داده و بر خود تنها این نکته را محتمل شناخته اند که باید راست بگویند و از امر واقعی توصیف نمایند، اینها بنویسند گمان سیاسی مشابه میباشند که راجع به خصم خود از تذکر جمیع جهات جلوگیری نکرده و تنها همین نکته بخاطر میدارند که بایست گفتار ایشان خالی از صدق و حقیقت نباشد بعقیده ایشان تنها خارج نکر دیدن از دایره صدق و حقیقت برای نیکوئی به نفس و تسکین ضمیر کافی است. اینها همه بجز يك سهو و اضحی بیش نیست چه در دنیا بسیار حقائق وجود دارد که تذکر و یادآوری نمودن آن در اثر ادبی حسنی ندارد و گاهی هم اگر تذکر باید عرضه نمودن آن برای هر شخص و در هر موقع مناسب نمیباشد پس بدینوجه بهترین نویسندگان آن است که متوجه بوده مظاهر حیات را در موقعی که ذکر آن صواب دیده میشود تذکر ندهد و در حیات ادبی خویش باین موضوع ملتفت باشد که نصب العین‌های حیات را بصورت واقعی آن تصویر نموده خامه و زبان و عواطف خویش را برای خدمات ملی و انسانی مسخر گرداند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

